

بررسی سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر

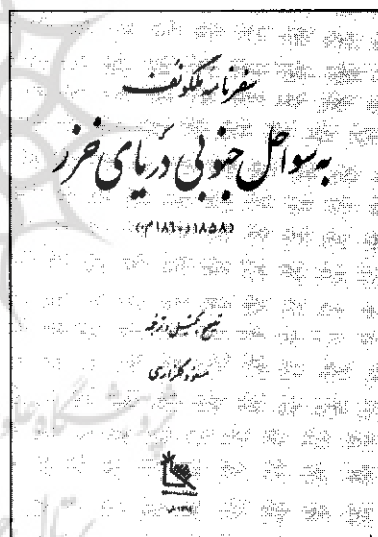
• افشین پرتو

آنان به سوی جنوب در دو سوی رود ولگا، آرام آرام روس‌ها را به کرانه‌های شمال باختری دریای خزر رساند. روزهایی که روس‌ها کرانه‌های ولگا را به سوی خزر می‌پیمودند، ایران دوران پربرخورد میان فروپاشی مغولان و برپایی صفویان را می‌گذراند و هیچ کس گمان بر آن نداشت که روس‌ها روزی اندیشه‌چیرگی بر ایران را در سر بپرورانند.

در میانه سده شانزدهم میلادی، ایران سال‌های نخست روی کار آمدن صفویان را پشت سر نهاده و با بر تخت نشینی شاه تهماسب صفوی^۱ به فردایی دیگر می‌اندیشید. روسیه نیز با رسیدن به کرانه‌های دریای خزر، رویای چیرگی بر آن دریا را در سر می‌پروراند و در کنار آنان، انگلیس در جستجوی راهی از دل روسیه به آسیای میانه بود.

تلاش‌های روسیه برای دستیابی به دریای خزر از زمان ایوان چهارم (مخوف)، نخستین تزار روسیه آغاز شد. وی نخستین گام را با مأمور ساختن آنتونی جنکینسون^۲، رییس کل کشتی‌های شرکت انگلیسی «مسکوی» به کشیدن نقشه‌ای از کرانه‌های شمالی دریای خزر برداشت. ایوان بر آن بود تا با گسترش سرزمین‌های زیر فرمان خود در کرانه‌های شمالی و باختری دریای خزر به رویای خود برای چیرگی بر این دریا جامه عمل بپوشاند. ایستادگی قزاق‌ها و داغستانی‌ها و درگیری ایوان چهارم با باشندگان کرانه‌های ولگا، نگذاشت تا وی از سستی ایران در دوران پادشاهی اسماعیل دوم^۳ و محمد خدابنده^۴ بهره‌گیرد.

در میانه فرمانروایی شاه عباس کبیر^۵ در سال ۱۶۱۳ میلادی، دوران فرمانروایی خاندان رومانف با آغاز سلطنت میخائیل رومانف^۶ بر روسیه آغاز شد. دومین تزار رومانف، الکسی^۸ که هم‌زمان با سلطنت شاه عباس دوم^۷ و شاه سلیمان صفوی^۹ حکومت می‌کرد،

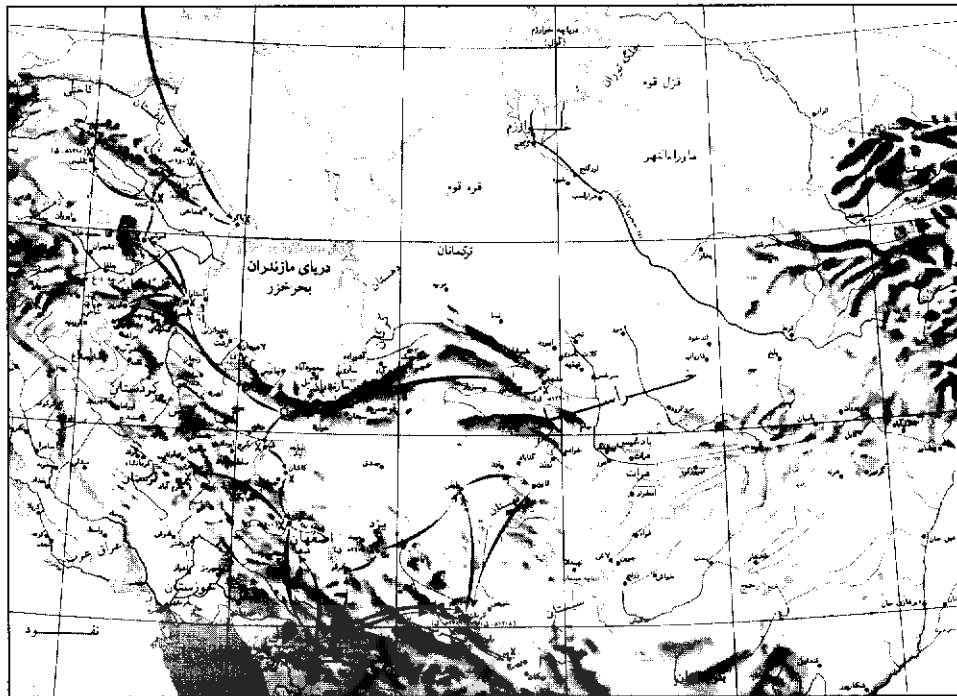


- سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر
- نویسنده: گ. و. ملگونف
- تصحیح، تکمیل و ترجمه: مسعود گلزاری
- ناشر: تهران، انتشارات دادجو، ۱۳۶۴

تلاش مغولان چندی زمینه یکپارچگی در ایران را - که در زمان فرمانروایی خوارزمشاهان با پدیدآیی اندیشه‌رویارویی همه‌سویه با دربار خلافت رو به فروپاشی عباسیان بغداد و رشد اندیشه ایران‌گرایانه مردم رو به گسترش بود - متوقف نمود، اما زمینه یکپارچگی روس‌ها و پدیدآیی فرمانروایی یگانه‌ای را در بین آن‌ها فراهم آورد. برپایی فرمانروایی یگانه روس‌ها و گسترش سرزمین زیر فرمان

تلاش‌های روسیه
برای دستیابی
به دریای خزر از زمان
ایوان چهارم (مخوف)،
نخستین تزار روسیه
آغاز شد

◀ نقشه مناطق اطراف دریای مازندران در دوره قاجار (منبع: اطلس تاریخ ایران، سازمان نقشه برداری کشور)



آرتد منی ولینسکی
مأمور بود به بررسی
کامل اوضاع ایران
بپردازد و نقشه‌ی دقیقی
از راه‌های ایران
تهیه کند

ایران فرمان راندند.

پتر برای دستیابی به رویای بزرگ خود که در آن دریای خزر را چون دریاچه‌ای در دل خاک روسیه بزرگ می‌دید، در سال ۱۷۰۸ سفیری ارمنی به نام اسرائیل اوری^{۱۶} را با هفتصد بازرگان به اصفهان فرستاد. این گروه مورد استقبال شاه سلطان حسین قرار گرفتند و از آن روز، در سال ۱۷۱۷ میلادی پتر با علاقه آرتد منی ولینسکی^{۱۷} را راهی ایران نمود. وی مأمور بود به بررسی کامل اوضاع ایران بپردازد و نقشه‌ی دقیقی از راه‌های ایران تهیه کند. گزارش سفر ولینسکی در حقیقت زمینه تهیه طرح تازش روس‌ها به ایران در سال‌ها و دهه‌های بعد بود.

از آنجا که پتر سرگرم جنگ با سوئد بود و توان تاختن به ایران را نداشت، یکی از افسران بلند پایه ارتش روسیه به نام الکسیس باسکاکف^{۱۸} را برای به دست آوردن آگاهی‌های بیشتر درباره راه گیلان به این دیار گسیل داشت. سال ۱۷۱۹ میلادی نیز سیمئون آوراموف^{۱۹} را به عنوان سرپرست کنسولگری روسیه در رشت روانه ایران نمود. باسکاکف و آوراموف در سال‌هایی که پتر سرگرم جنگ با سوئد بود، گزارش‌های دقیق و موشکافانه‌ای از گیلان تهیه نموده و به روسیه فرستادند.

پتر با آگاهی از سستی توان شاه سلطان حسین، در پی شناسایی همه سویه دریای خزر برآمد و از آن روز در سال ۱۷۱۹ میلادی دو افسر روس به نام‌های وردن^{۲۰} و سوئه مونف^{۲۱} را مأمور نقشه برداری از دریایی که روس‌ها آن را خوالینسک^{۲۲} می‌نامیدند، نمود. نقشه وردن با نام «نقشه پهنه دریای کاسپین از ریزشگاه یارکوسک تا خلیج استرآباد». در استراخان رسم شد و در سن پترزبورگ روی مس حک شد.^{۲۳}

پتر پس از رهیدن از جنگ با سوئد و با آگاهی از سستی توان شاه

نخستین گام‌ها را برای برآوری آرزوهای روسیه جهت دست‌اندازی به کرانه‌های جنوبی دریای خزر برداشت. گام‌هایی که در پی او باز نشاندند و بازماندگانش بیش از دوسده کوشش خود را برای دست یافتن به آن خواست‌ها پی گرفتند.

الکسی نخست به تازش‌هایی به مرزهای ایران در قفقاز دست زد و چون با رویارویی ایرانیان روبه‌رو شد، گروهی از قزاق‌های دره رود ذن را به تازش به کرانه‌های جنوبی دریای خزر برانگیخت. قزاق‌های ذن در سال ۱۶۴۵ میلادی به گیلان و مازندران تاخته و انبارهای بازرگانان را تاراج کردند.^{۲۴} تازش قزاق‌ها پاسخی سخت دریافت کرد و سال‌ها کرانه‌های جنوبی دریای خزر از غارت دگر باره آن‌ها در امان ماند. در سال ۱۶۶۰ میلادی الکسی بار دیگر به آزمون خواست خود پرداخت، ولی واکنشی تندتر از پیش برابر کرده اوری داد. دو تجربه ناموفق، الکسی را به تازشی بزرگ‌تر برانگیخت و شش هزار قزاق در سال ۱۶۶۸ میلادی به رهبری استنکارازین،^{۲۵} در زمان سلطنت شاه سلیمان،^{۲۶} با چهل کشتی توپدار به گیلان تاختند و پس از چپاول رشت به روسیه بازگشتند. تازش پیاپی قزاق‌ها و خرابی و چپاول کرانه‌های جنوبی دریای خزر، شاه سلیمان را به چاره‌اندیشی واداشت و او به ناچار پذیرفت که گرجستان را به خاندان باگراتیون که روس‌ها آنان را دوست می‌پنداشتند، واگذارد و گیلان و مازندران را از تازش آن‌ها برهاند.

الکسی در سال ۱۶۷۶ میلادی مُرد و دوران کوتاهی فرمانروایی فنودور سوم و دوران چند ساله پرهیاوی پس از او در سال ۱۶۹۶ میلادی با به تخت نشینی پتر^{۲۷} پایان یافت و عصر پرشکوه اقتدار روسیه آغاز شد. عصری که هم زمان با آن شاه سلطان حسین^{۲۸} بر ایران فرمان می‌راند و در سال‌های پایانی حکومتش گروهی افغان شورشی بر پایتخت ایران دست یافتند و چند سالی توأم با آشوب بر

سلطان حسین، دگر باره چشم به ایران دوخت و بر آن شد که قفقاز را به زیر فرمان خود در آورد. او با بیست و دو هزار نفر از پیاده نظام خود به راه افتاد و در داغستان به لشکری سواره نظام که از آستراخان به راه افتاده بود ملحق شد. پتر پس از چند شکست از داغستانی‌ها سرانجام آن‌ها را در هم شکست و بر دربند دست یافت. او بر آن بود که راهی باکو گردد، اما تهدید عثمانی و غرق کشتی حامل مهماتش مانع پیشروی او شد. بنابراین به روسیه بازگشت تا سال بعد اهداف خود را پی‌گیری کند.

روسیه برنامه گسترده‌ای برای تازش به گیلان داشت و آگاهی لازم را بر پایه گزارش‌های گردآمده از سوی باسکاکف، آوراموف، فنودور ایوانویچ سونه مونف،^{۲۴} ماتونی گریگوری یف یورثینف^{۲۵} و آندره نی سیمونوف^{۲۶} تهیه نموده بود. پتر می‌دانست که حمله از راه خشکی به گیلان رنج‌آور است. بنابراین بر آن شد پیش از رسیدن زمستان با بهره‌گیری از نیروی دریایی بزرگی که در دریای خزر ساخته بود، کسانی را به گیلان بفرستد و زمینه چیرگی بر این پهله را فراهم آورد.

دو گردان سرباز روس به فرماندهی کلنل شیپوف^{۲۷} در نوامبر ۱۷۲۲ میلادی راهی گیلان شدند و در دسامبر آن سال به بندر انزلی رسیده و از راه تالاب و پیربازار راهی رشت شدند. اوضاع بحرانی ایران و پذیرش واگذاری پهله‌های جنوبی دریای خزر به روسیه از سوی تهماسب دوم صفوی^{۲۸}، در برابر یاری جویی از آن دولت برای راندن افغان‌ها و فراجنگ آوردن تاج و تخت شاهی، زمینه حضور روس‌ها در گیلان را فراهم می‌کرد. پتر با دریافت خبر مقاومت گیلانی‌ها در برابر حمله روس‌ها، شش گردان دیگر از نیروهای روسی را راهی گیلان نمود. تهماسب دوم در مانده و ناامید پذیرفت که دربند، باکو، گیلان، مازندران و استرآباد را به روسیه واگذار کند و در مقابل، از آنان برای راندن افغان‌ها یاری جوید.

پتر پس از دست‌یابی به گیلان، ژنرال لواشف^{۲۹} را به فرمانروایی گیلان برگزید و برای فروکوفتن هر شورش و خیزشی، ژنرال ماتوشکین^{۳۰} را به کمک او فرستاد. هم‌چنین کوشید با کوچاندن ارمنی‌ها و گرجی‌ها به گیلان ترکیب جمعیتی منطقه را بر هم ریزد. پتر در اوج تلاش‌های خود برای چیرگی همه سویه بر گیلان مُرد و پس از او بیوه‌اش کاترین یکم^{۳۱} بر تخت فرمانروایی روسیه نشست. دوران آشفته فرمانروایی کاترین مانع از چیرگی روس‌ها بر ایران شد. در آن شگفتی‌ها که گیلان میدان ستیزه روس‌ها و افغان‌ها بود و عثمانی چشم‌پراز خود را به گیلان دوخته بود، تهماسب دوم با پیوستن نادر افشار به او توانی تازه یافت و پا به میدان نهاد. روس‌ها که تنها در جستجوی راهی برای چیرگی بودند، با افغان‌ها کنار آمدند و در فوریه

سال ۱۷۲۹ میلادی بر پایه پیمانی میان آن‌ها، افغان‌ها پذیرفتند که کناره‌های باختری دریای خزر و گیلان را به روس‌ها واگذارند.

نادر افشار افغان‌ها را شکست داد و در ژانویه سال ۱۷۳۰ میلادی تهماسب دوم را بر تخت شاهی ایران نشاند. روس‌ها که به نوشته مانستاین یک صدوسی هزار تن از آن‌ها به سبب ناسازگاری آب و هوای گیلان در آنجا مرده بودند،^{۳۲} دانستند که ماندنشان در گیلان امکان ندارد. از آن رو بر پایه پیمانی در ژانویه سال ۱۷۳۲ میلادی در رشت، پذیرفتند که سرزمین‌های جنوبی رود کورا را به ایران بازگردانند.

نادر شاه افشار در مارس ۱۷۳۶ میلادی به تخت سلطنت ایران نشست و پس از تازش به هند، چشم به دوسوی دریای خزر دوخت. روس‌ها هراسان از پیروزی‌های نادر شاه، باکو و دربند را تخلیه کردند و به درون مرزهای پیشین خود بازگشتند. نزدیکی نادر شاه به انگلیس و تلاش روس‌ها برای بستن راه‌های تجاری ایران در دریای خزر جهت رویارویی با سیاست‌های انگلیس، نادر شاه را به واکنش واداشت. وی بر آن شد تا نیروی دریایی بزرگی در دریای خزر پدید آورد و انحصار تجارت دریای خزر را از دست روس‌ها خارج کند. در این راستا نادر شاه کاپیتان وودروف^{۳۳} انگلیسی را مأمور شناسایی کرانه‌های ایرانی دریای خزر نمود و او گزارش قابل توجهی از وضعیت آن روز کرانه‌های جنوبی دریای خزر تهیه کرد. نسخه‌ای از گزارش وودروف به نادر شاه که در مرکز اسناد بریتانیا موجود است، در بردارنده آگاهی‌هایی ارزشمند درباره اوضاع گیلان و مازندران در عصر افشاریه است و بهتر است برای بهره‌یابی پژوهشگران تاریخ ایران ترجمه و منتشر گردد.

در این زمان روس‌ها در تالش آشوبی برپا داشتند که نادر شاه آن را به تندی سرکوب کرد. اما فروختن شورش تالش پایان کار نبود، زیرا روس‌ها در سال ۱۷۲۷ میلادی خیزشی دیگر برپا کردند که هم چون قبل نتیجه‌ای در بر نداشت.

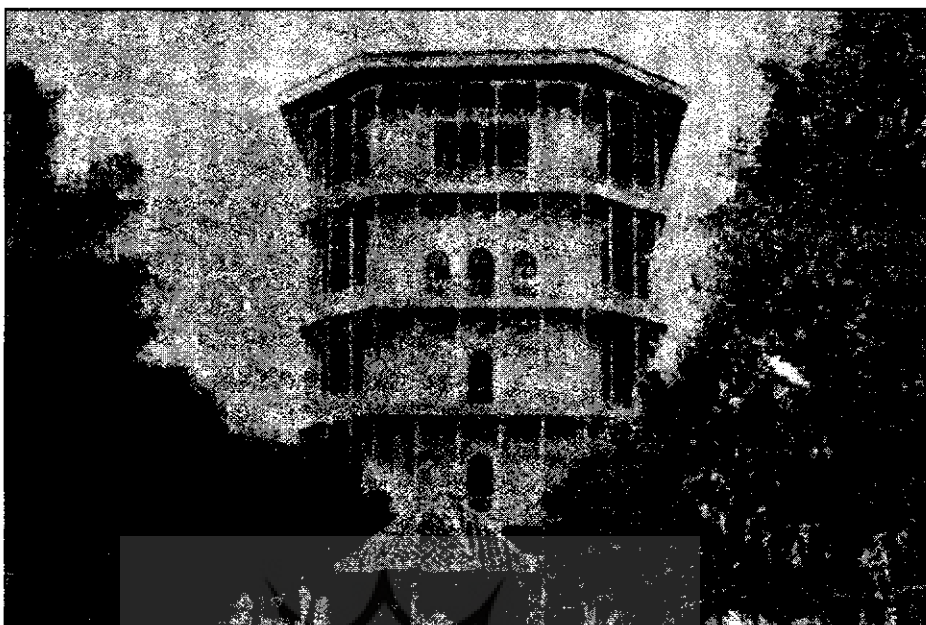
نادر شاه افشار در سال ۱۷۴۷ میلادی کشته شد و در پی مرگ او ایران اسیر آشفتگی گشت. گیلان نیز که به نوشته جونس هنوی از سایر ولایات ایران وضع اقتصادی بهتری داشت،^{۳۴} دچار بحران شد^{۳۵} و انبارهای بازرگانان انگلیسی در آن بحران تاراج گشت.

روس‌ها کوشیدند از بحران بهره‌جویند. در سال ۱۷۶۴ میلادی تکماچوف^{۳۶} برای نقشه‌برداری از کرانه‌های خاوری و در سال ۱۷۶۶ میلادی پانین^{۳۷} برای نقشه‌برداری از کرانه‌های جنوبی دریای خزر راهی دریا شدند.

ناآرامی ایران و بحران گیلان در دوران بین مرگ نادر شاه و به تخت نشینی آقامحمدخان قاجار، به روس‌ها فرصت داد تا

باسکاکف و آوراموف
در سال‌هایی که پتر سرگرم
جنگ با سوئد بود،
گزارش‌های دقیق و
موشکافانه‌ای از گیلان
تهیه نموده
و به روسیه
فرستادند

◀ شمس‌العماره
در انزلی



نادرشاه برای خارج کردن انحصار تجارت دریای خزر از دست روس‌ها، کاپیتان وودروف انگلیسی را مأمور شناسایی کرانه‌های ایرانی دریای خزر نمود، نسخه‌ای از گزارش وودروف به نادرشاه در مرکز اسناد بریتانیا موجود است

ولی در پله داربن^{۳۵} از نیروهای محلی گیلان شکست خورد و باز پس نشست. سیسیانف که حاضر به پذیرش شکست نبود، نیروی دیگری را به فرماندهی ژنرال زاویشین^{۳۶} راهی گیلان نمود. او نیز چون شفت از میرزا موسی خان منجم‌باشی، حاکم گیلان شکست خورد. در میانه جنگ‌های ایران و روسیه، به فرمان الکساندر در سال ۱۸۰۹ میلادی مهندسی به نام گولودکین^{۳۷} مأمور نقشه‌برداری از کرانه‌های دریای خزر شد. وی پس از هشت سال در سال ۱۸۱۷ میلادی نقشه کاملی از کرانه‌های دریای خزر تهیه کرد و در مراسمی پرشکوه به الکساندر که چند سال پیش‌تر در سال ۱۸۱۳ میلادی با واداشتن ایران به بستن عهدنامه گلستان بر پهنه گسترده‌ای از قفقاز در کرانه باختری دریای خزر دست یافته بود، تقدیم کرد.

با وجود این که روس‌ها بر قفقاز دست یافته بودند، چشم از گیلان برنمی‌گرفتند. از آن رو با بر سر کار آمدن نیکلای اول^{۳۸}، وی برای پی‌گیری رویاهای نیاکانش در سال ۱۸۲۵ میلادی ایخوالد^{۳۹} را مأمور تهیه نقشه‌ای جدید از کرانه‌های خاوری و جنوبی دریای خزر نمود. در سال ۱۸۲۶ میلادی در زمان حکومت نیکلای اول، دومین دوره جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد. برآیند آن جنگ‌ها، رسیدن روس‌ها به رود ارس و واگذاری حق کشتی‌رانی در دریای خزر به روسیه از سوی ایران بود.

پس از بسته شدن عهدنامه ترکمانچای، روسیه بیش از پیش بر تلاش خود برای دست‌یابی به کرانه‌های خاوری و جنوبی دریای خزر افزود. در سال ۱۸۳۲ میلادی کارلین^{۴۰} و در سال ۱۸۳۳ میلادی پلار امبرک^{۴۱} به پویش در کرانه‌های خاوری و جنوب خاوری دریای خزر پرداختند.

مرگ فتحعلی شاه و برتخت نشینی محمدشاه و افتادن کارها به دست میرزا ابوالقاسم خان قائم‌مقام، چندگاهی روس‌ها را از پرسه‌در

پایگاه‌های دریایی خود را تقویت کرده و آماده تاخت و تاز به مرزهای ایران در کرانه‌های خاوری و باختری دریای خزر گردند. در آن سال‌ها روس‌ها با برانگیزی آشوب‌ها و شورش‌هایی در گیلان، از کوشش خود برای چنگ‌اندازی به این دیار باز نماندند و دخالت‌های آن‌ها حتی به درون درگیری‌های درونی خاندان قاجار برای کسب قدرت خزید. ولی آقامحمدخان توانست بر گیلان نیز چون دیگر پاره‌های ایران دست یابد و در سال ۱۷۹۵ میلادی به تخت سلطنت ایران نشیند.

روس‌ها در سال ۱۷۹۶ میلادی یکبار دیگر راهی دست‌اندازی به کرانه‌های دریای خزر شدند و ژنرال زوبوف^{۳۸} با فتح لنکران^{۳۹} آماده تازش به گیلان شد. ولی با مرگ کاترین دوم^{۴۰} در آن سال و به تخت‌نشینی پل اول^{۴۱} و دگرگونی در سیاست دولت روسیه، ارتش آن کشور سرزمین‌های اشغالی را ترک کرد و به مرزهای پیشین خود بازگشت.

دوران توانمندی آقامحمدخان با کشته شدن او در سال ۱۷۹۷ میلادی پایان یافت و عصر حکومت فتحعلی شاه آغاز شد. پل اول نیز در سال ۱۸۰۱ میلادی کشته شد و الکساندر اول^{۴۲} بر جای او نشست. علاقه‌مندی الکساندر به گسترش جویی از یک سو و سستی توان فتحعلی شاه در پاسداری از مرزهای ایران از سوی دیگر، بار دگر روس‌ها را به دست‌اندازی به مرزهای ایران برانگیخت. الکساندر بارها از چیرگی همه‌سویه بر کرانه‌های دریای خزر سخن گفته بود.

الکساندر برای دست یافتن به قفقاز و گیلان، سیسیانف^{۴۳} را برگزید و تجاوز او به مرزهای ایران نخستین دوره جنگ‌های ایران و روسیه را آغاز کرد. به فرمان سیسیانف در سال ۱۸۰۵ میلادی نیروی دریایی روسیه با دوازده کشتی به فرماندهی ژنرال شفت^{۴۴} به بندر انزلی تاخت و پس از چیرگی بر آن شهر از راه تالاب راهی رشت شد،

ملگونف سفری سه ماهه از ۲۴ سپتامبر تا ۱۷ دسامبر سال ۱۸۶۰ میلادی به همراه دورن در کرانه‌های جنوبی دریای خزر داشت و به نوشته آلفونس گابریل در کتاب تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران: «... او از سرزمین‌های تازه عبور نکرد ولی در همه جا موفق شد مواد تازه‌ای گردآوری نماید.»^{۵۹}

گابریل درباره سفرنامه ملگونف می‌نویسد: «ملگونف با روشی اصولی، جغرافیایی و آماری کامل مناطقی را که در آن مسافرت کرده تشریح نموده بود. پس از نام بردن منابعی که برای تدوین اثر خود به کار برده و ترکیب کلیه تألیفاتی که در آن موقع راجع به ایالات دریای خزر به طور کامل منتشر شده، در فصل‌های مخصوصی راجع به استرآباد و مازندران و گیلان بحث نموده بود. گزارش‌های ملگونف راجع به تقسیمات سیاسی سرزمین و تعداد جمعیت هر محل و منطقه بسیار واضح و روشن بود. او راجع به بناهای یادگاری زمان‌های سابق هم دقت می‌کرد و محصول زمین و عملیات صنعتی و تجاری اهالی هر محل را نیز مورد توجه قرار می‌داد. نقشه ضمیمه سفرنامه ملگونف بعضی چیزهای تازه در برداشت.»^{۶۰}

ملگونف دیده‌ها و بررسی‌های خود را در سفرنامه‌ای تنظیم کرد و در ۱۸۶۳ میلادی در سن پترزبورگ چاپ و منتشر نمود. سفرنامه او در سال ۱۸۶۸ میلادی توسط یولیوس تودور زنکر به آلمانی ترجمه شد و در لایپزیک به چاپ رسید. زنکر که کرانه‌های جنوبی دریای خزر را خوب می‌شناخت و با زبان فارسی آشنا بود، در سال ۱۸۶۷ میلادی نقدی بر سفرنامه ملگونف نوشت^{۶۱} که بهتر است توسط آشنایان به آن زبان ترجمه گردد. در سال ۱۸۷۵ میلادی به فرمان میرزا سعیدخان مومتن الملک وزیر خارجه، مترجم دولتی پطرس مأمور ترجمه آن سفرنامه به زبان فارسی شد.

پطرس در مقدمه ترجمه خود از این سفرنامه می‌نویسد: «... بر ذمه چاکرانه خود لازم دانست که به پایه توان، کوشش و سعی نماید که سهو و اشتباه و لغزش و خطایی در ترجمه راه نیاید. هم بدانسان که مؤلف مزبور نوشته املاً و انشائاً صحیح یا غیر صحیح مشهور یا غیر مشهور، نوشته آید. و مقدمه آن را که اورا قی چند بود ملخص و مختصر نمود، چه سودی به حال بینندگان نمی‌بخشود.»^{۶۲}

وی درباره محتوای سفرنامه چنین قضاوت می‌کند: «الحق گرد آورنده نامه در سیاحت خویش رنجی بسیار برده و در کتابت خود زحمتی بسیار کشیده. تا به اکنون تاریخی به این جامعیت و سیاحت‌نامه‌ای به این افادت کمتر نگاشته کلک سیاحتان و مورخین گردیده.»^{۶۳}

ترجمه پطرس به صورت نسخه خطی در کتابخانه ملی و به صورت میکروفیلم در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری

کرانه‌های ایرانی دریای خزر باز ایستادند. قتل قائم مقام و افتادن کارها به دست حاج میرزا آقاسی، دگر باره روس‌ها را به کرانه‌های ایرانی این دریا کشاند و روسیه توانست از حاج میرزا آقاسی حق کشتی‌رانی در تالاب انزلی را دریافت دارد.

در سال ۱۸۴۸ میلادی ناصرالدین شاه بر تخت شاهی قاجار نشست. وی میرزا تقی خان امیرکبیر را به صدارت برگزید. امیرکبیر در دوران کوتاه صدارتش مانع از بهره‌گیری روسیه از تالاب انزلی شد، ولی قتل او درهای چپاول گیلان را بر روی روس‌ها گشود.

روس‌ها در سال ۱۸۵۶ میلادی گروهی را به سرپرستی ن. آ. ایواشینتسوف^{۶۴} مأمور شناسایی همه سویه دریای خزر نمودند. انگلیس هراسان از حضور روس‌ها در کرانه‌های خاوری دریای خزر، در سال ۱۸۵۷ میلادی بر پایه پیمان پاریس هرات را از ایران جدا کرد. از جمله توافقات پدید آمده در آن پیمان، اجازه یافتن انگلیس به گشودن کنسولگری در شهرهای ایران بود.

انگلیس قلب سرزمین‌های بازمانده برای ایران در کرانه‌های دریای خزر، یعنی رشت را برای تأسیس کنسولگری برگزید و پس از گشودن کنسولگری شخصی به نام چارلز فرانسیس مکزی^{۶۵} را به عنوان کنسول راهی رشت نمود. او مأمور بود تا گزارشی از کرانه‌های جنوبی دریای خزر برای وزارت امور خارجه انگلیس تهیه کند. با آغاز به کار او، روسیه درواکنش به این اقدام انگلیس دست به کار مشابهی زد و هیاتی را مأمور تهیه گزارشی جدید از کرانه جنوبی دریای خزر نمود.

ریاست گروه مزبور با بوریس برنهارد آندریویچ دورن^{۶۶} خاورشناس آلمانی الاصل بود.

دورن در سال ۱۸۶۰ میلادی به دعوت انجمن جغرافیایی امپراتوری روس شعبه قفقاز به تفلیس آمد و سرپرستی گروه اعزامی به کرانه‌های جنوبی دریای خزر را بر عهده گرفت. گریگوری والرینویچ ملگونف^{۶۷} که پیش‌تر در سال ۱۸۵۸ میلادی سفری سیزده روزه به کرانه‌های جنوبی دریای خزر کرده بود و اطلاعاتی درباره منطقه مورد پژوهش دورن داشت، به عنوان همراه او در این سفر برگزیده شد. ملگونف در پیش‌گفتار سفرنامه خود می‌نویسد: «کرزن اشترن^{۶۸} رییس انجمن جغرافیایی شعبه قفقاز مرا از دفتر سیاسی کنت پاراتینسکی^{۶۹} خواست و نزد دورن فرستاد.»^{۷۰} وی به گروه دورن پیوست و گروه مزبور سفر خود را در ۲۴ سپتامبر سال ۱۸۶۰ میلادی آغاز کرد. برآیند این سفر تهیه گزارشی گسترده برای دولت روسیه بود و در کنار آن تدوین سفرنامه‌ای به نام سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر که در سال ۱۸۶۳ میلادی چاپ و منتشر شد.

پس از بسته شدن عهدنامه ترکمانچای، روسیه بیش از پیش بر تلاش خود برای دستیابی به کرانه‌های خاوری و جنوبی دریای خزر افزود

می‌شود.

آقای مسعود گلزاری در پیش‌گفتار تصحیح و تکمیل خود از سفرنامه ملگونف می‌نویسد که از ۱۳۵۱ کار بر روی این سفرنامه را از روی ترجمه پطرس آغاز کرده و در سفری به انگلیس ترجمه آلمانی آن را به دست آورده و دریافته است که ترجمه پطرس کاری آکادمیک نیست. پس از بازگشت به ایران از ۱۳۵۹ مجدداً به کار بر روی ترجمه پطرس پرداخته و با بهره‌گیری از متن روسی و ترجمه آلمانی، به تکمیل ترجمه پطرس پرداخته و در واقع کتاب حاضر متنی است که تصحیح و تکمیل ترجمه پطرس را دربر دارد. او درباره ترجمه پطرس می‌نویسد:

«پطرس علاوه بر این که امانت در ترجمه را حفظ نکرده است، خیلی راحت از کنار بخش‌هایی از کتاب که بسیار حائز اهمیت می‌باشد، گذشته است. مانند نام محلی درختان، میوه‌ها، رستنی‌ها و سبزی‌ها. ... احتمالاً به علت عدم آشنایی به تاریخ گذشته ایران بیش‌تر اسامی افراد و سلسله‌ها غلط ترجمه شده و حتی فارسی نویسی مؤلف نادیده گرفته شده است ... در بعضی موارد نیز اسما خاص را به صورت رایج زمان و یا به غلط آورده که برای خواننده امروز شناخت آن تا اندازه‌ای مشکل است...»^{۶۴}

ملگونف در سال ۱۸۶۸ مقاله‌ای نیز با عنوان بررسی لهجه مازندرانی و گیلانی با توجه به تلفظ محلی به زبان فرانسوی نگاشت و در مجله جامعه باستانی آلمانی به چاپ رساند.^{۶۵} این مقاله در بردارنده برآیند تحقیقات تکمیلی او درباره کرانه‌های جنوبی دریای خزر است و بهتر است آگاهان به زبان فرانسه برای تکمیل مطالعات گیلان‌شناسی آن را ترجمه کرده و به چاپ رسانند.

سفر ملگونف و همراهانش در ۲۴ سپتامبر ۱۸۶۰ میلادی از تفلیس آغاز شد. آن‌ها پس از رسیدن به باکو^{۶۶} و چند روز توقف در آن شهر، در ۵ اکتبر با کشتی‌ای به نام لنکران راهی ایران شدند. در آن کشتی علاوه بر اعضای گروه اعزامی، جمعی افغان، ترکمن و گروهی ایرانی بودند که از بازار تجاری سالانه نیژگورادسکوی - که امروز گورکی نامیده می‌شود - به ایران باز می‌گشتند. گروه اعزامی بنا بر برنامه تنظیمی قرار بود به هنگام اقامت در ایران از تأسیسات کمپانی تجاری ماورای دریای خزر استفاده کنند.

ملگونف کارمند دفتر سیاسی جانشین قفقاز و به شدت شیفته رویاهای گسترش جویانه دولت روسیه بود. روسیه‌ای که در آن سال‌ها شدیداً مشغول فعالیت‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی برای کشاندن باشندگان سرزمین‌های آسیای میانه به سوی خود بود. از آن روست که ملگونف می‌نویسد: «روی عرشه چند تن از ترکمانان ایرانی هم بودند که داشتند به حساب‌های تجاری خود

می‌رسیدند. آنان در زمستان آستاراخان را به قصد دشت‌های خود ترک می‌کردند. ترکمانان به ایرانیان همسفر خود هیچ اعتنایی نمی‌کردند و با هیچ کس حرف نمی‌زدند حتی سعی می‌کردند تنفر خود را از ایرانی‌ها نشان دهند. اما با روس‌ها در نهایت دوستی صحبت می‌کردند.

ترکمانان هر سال برای کارهای تجاری به آستاراخان می‌روند. این رفت و آمد مجانی است. اما مجانی بودن سفر عامل جلب آنان به آستاراخان نیست، بلکه علتش این است که به روس‌ها خو گرفته‌اند.»^{۶۷}

آنان در مسیر خود توقیفی در لنکران داشتند و سپس راهی انزلی شدند. او این بار انزلی را از عرشه کشتی لنکران می‌بیند و می‌نویسد: «ساعت یازده و نیم کشتی در آب‌های انزلی لنگر انداخت. برج معروف انزلی در برابرمان بود. باد نسبتاً آرامی که می‌وزید نمی‌گذاشت که به ساحل نزدیک شویم.

تا لنگر کشتی انداخته شد، تعداد زیادی از کرجی‌های محلی ما را در میان گرفتند و سعی کردند هر چه بیش‌تر به کشتی نزدیک شوند تا بتوانند زودتر از یکدیگر مسافر و بار به ساحل حمل کنند. هنوز نردبان کشتی پایین انداخته نشده بود که چند تن از گیل‌های زیرک خود را به عرشه کشتی رسانیدند. همراه آنان چند تن تاجر بودند با رومی‌های و دستمال‌های گلدوزی شده ابریشمین و گیوه‌های ابریشم باف و دیگر صنایع دستی. در انزلی کشتی بیش از دو مسافر برای پیاده شدن نداشت. باری هم در کار نبود...»^{۶۸}

سفر زمینی آن‌ها از انتهای خاوری کرانه‌های جنوبی دریای خزر آغاز و از استرآباد به مازندران و گیلان ختم می‌شد. وی درباره ایرانی‌های هم‌سفر خود می‌نویسد: «... باد ملایمی که روز بعد هم ادامه داشت و کشتی را می‌لرزاند تقریباً همه‌ی ایرانیان را از پای درآورد، طوری که همگی روی عرشه دراز کشیدند و تا بندر بعدی از جا بلند نشدند...»^{۶۹} ملگونف و همراهانش سرانجام در نهم اکتبر ۱۸۶۰ میلادی در بندرگز پیاده شدند.

در یک نگاه کلی به سفرنامه او می‌توان موارد زیر را برشمرد:

الف - گزینش او به عنوان نگارنده گزارشی درباره کرانه جنوبی دریای خزر، گزینشی آگاهانه بوده است، زیرا ملگونف عاشقانه کوشیده خواست برگزینندگان خود را برآورده سازد. آخرین عبارات او بیانگر این وظیفه‌شناسی است: «چاپ کتاب مرا بسیار خسته کرد، اما برای علم و فایده رساندن به روسیه و به ویژه قفقاز این خستگی را به جان خریدم. احساس خشنودی می‌کنم و آرزو دارم محبت‌ها و توجهات آکادمی امپراتوری را پاسخ گفته باشم.»^{۷۰}

ب - از آنجا که وی کارمند دفتر سیاسی حکومتی است که چند

امیرکبیر در دوران

کوتاه صدارتش مانع از

بهره‌گیری روسیه

از تالاب انزلی شد،

ولی قتل او درهای چپاول

گیلان را بر روی

روس هاگشود

دهه پیش تر بر پاره‌هایی از سرزمین همسایه خود چنگ انداخته و شیرینی این پیروزی را در بُن دندان دارد (و وی نیز ریزه‌خوار این خوان نعمتی است که در قفقاز گسترده شده)، بنابراین او نیز به لحاظ دیدگاه حرفه‌ای فرانکر است و به عنوان عضوی از ملتی برجسته به باشندگان مسیر خود می‌نگرد و آن‌ها را خُرد می‌بیند.

پ- وی در جستجویست تا بر اساس برنامه تنظیمی، اطلاعات ویژه‌ای فراچنگ آورد و هرگاه که در کار بازار می‌ماند، مردم آن دیار را مقصر می‌داند و تنگ نظری را پیشه می‌کند. وی به هنگام و اماندن در نسخه‌برداری از کتیبه فوقانی برج رادکان می‌نویسد: «نسخه‌برداری از کتیبه فوقانی با چشم نامسلح امکان‌پذیر نیست. اهالی از کمک کردن به ما بدون اجازه روسای استرآباد ترس دارند و در استرآباد هم باور نمی‌کنند هدف ما جنبه علمی دارد نه جنبه سیاسی. فکر می‌کنند در این کار نکته‌ای پنهانی وجود دارد که می‌تواند به مناسبات حسنه دو کشور ایران و روسیه ضرر بزند.»^{۷۱}

ت- ملگونف در چارچوبی وسیع خواست‌های دولت روسیه را مدنظر دارد. وی به طور تلویحی راه نجات از سختی‌های چیره بر زندگی مردم را افتادن به دامن روسیه می‌داند و از این که مردم همه امکانات خود را برای یاری دادن به آن‌ها در اختیارشان قرار نمی‌دهند و به پژوهش آن‌ها که برآیندش چیرگیشان بر این دیار خواهد بود، یاری نمی‌دهند خشمگین است.

ث- به باور مردم می‌خندد: «... اهالی اشرف و چاروادارانی که دور و بر ما نشسته بودند درباره‌ی دهاتی که می‌شناختند صحبت می‌کردند، این صحبت‌ها اغلب با جروبحث درباره‌ی فواصل دهات تا اشرف و تعداد خانوار دهات تمام می‌شد. گاه نیز مسائل حل نشده باقی می‌ماند و ما حل آن‌ها را به خدا واگذار می‌کردیم...»^{۷۲}

ج- چون دیگر پانهندگان به ایران گرد آورنده بازمانده‌های دیروز این مرز و بوم است:

«صبح روز بعد درویش در حالی که توماری از اسناد و مدارک و نقشه‌ی کاخ‌های شاه عباسی ساری و حومه آن را در دست داشت نزد ما آمد. این نقشه‌ها را به دستور دورن کشیده و آورده بود. علاوه بر نقشه‌ها توماری خطی و قدیمی به ما داد و گفت این داستان‌هایی از قهرمانی‌های اسکندر است که من شب پیش درباره آن‌ها با شما صحبت کردم.»^{۷۳}

چ- آن چه را که با باور و خواست خود هماهنگ می‌بیند می‌ستاید: «صبح روز بعد ما را به دیدار از آثار قدیمی حومه آمل بردند. محلی‌ها بدون کوچک‌ترین واهمه به پرسش‌هایمان پاسخ می‌دادند و درباره پایتخت قدیم طبرستان اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذاشتند. برخوردشان بسیار خودمانی بود به طوری که حتی

زنانشان از ما رو نمی‌گرفتند.»^{۷۴}

ملگونف و همراهانش در ۱۶ نوامبر از مشهدسر (بالبسر امروز) با کشتی خویه راهی بندر انزلی می‌گردند و کشتی روز بعد به انزلی می‌رسد. وی درباره سفر از انزلی به رشت می‌نویسد: «... شب را در منزل میرزا صالح تاجر که منشی قونسولگری روس در انزلی بود گذراندیم. صبح روز بعد برای رفتن به پیره بازار با کرجی از مرداب گذشتیم. گرچه بادبان کرجی پاره بود، بر اثر وزش باد موافق خیلی سریع حرکت می‌کرد و نزدیکی‌های ظهر به پیره بازار رسیدیم. در پیره بازار مجبور شدیم مدتی منتظر چاروادارانی بشویم که معمولاً از رشت ابریشم و بار حمل می‌کنند. بالاخره پس از دو ساعت انتظار توانستیم به طرف رشت حرکت کنیم. نزدیکی‌های شب هژدهم نوامبر بود که به رشت رسیدیم. در ابتدای شهر به خانه‌ای که به آقای

دربک مدیر کمپانی ماورای قفقاز تعلق داشت وارد شدیم.»^{۷۵}

او درباره هوای گیلان می‌نویسد: «باران‌های مداوم و پیوسته گیلان در زمستان همراه با بادهای شمالی می‌بارد. البرز به ابرهای جنوبی امکان گذشتن نمی‌دهد. این باران‌ها در مدت کوتاهی نواحی پست گیلان را آن چنان به باتلاق تبدیل می‌کند که ارتباط بین شهرها به کلی قطع می‌شود. معمولاً پس از باران باد گرم می‌وزد که در زبان محلی به آن گرمش (باد گرم کوهی) می‌گویند، بادی که می‌تواند ظرف مدتی بس کوتاه گل و شل‌ها را یکسره خشک کند.»^{۷۶}

وی سفری دو روزه به فومن داشت و پس از چند روز اقامت در رشت و ملاقات با اردشیر میرزا حاکم گیلان، در ۱۵ دسامبر به انزلی بازگشت. در آن جا با یک هندی بریده از انگلیسی‌ها که به ظاهر در جستجوی یاوری-شاید روس‌ها- برای رویارویی با انگلیسی‌ها بود، ملاقات کرد. در ۱۷ دسامبر به اتفاق همراهانش با کشتی بخارا انزلی را به سوی باکو ترک کرد و در ۱۹ دسامبر ۱۸۶۰ میلادی به باکو رسید. وی در تحلیلی کلی درباره سفری که از ۲۴ سپتامبر تا ۱۷ دسامبر ۱۸۶۰ میلادی یعنی، دو ماه و ۲۴ روز ادامه داشت می‌نویسد: «مسافرت ما به شمال ایران در موقعیتی نسبتاً خوب برگزار شد. در این سفر توانستیم از امامزاده‌ها و مکان‌های مهم و معروف بدون هیچ مزاحمت بازدید کنیم. اهالی محلی نه تنها مزاحمتی ایجاد نمی‌کردند، بلکه همه جا و همه وقت با خوشرویی پذیرای ما بودند و حتی در رونویسی از کتیبه‌ها هم ما را یاری می‌دادند. افسوس که هوای بد گیلان اجازه نداد تا همه دیدنی‌های آن را ببینیم.»^{۷۷}

ملگونف دیده‌ها و شنیده‌های خود را در ایران با دستاوردهای سفر پیشینش در سال ۱۸۵۸ میلادی که توانسته بود سیزده روزه کرانه‌های جنوبی دریای خزر را ببیند، در هم آمیخت و سفرنامه خود به سواحل جنوبی دریای خزر را تدوین کرد.

ملگونف کارمند دفتر سیاسی جانشین قفقازیه و به شدت شیفته رویاهای گسترش جویانه دولت روسیه بود

او آمده بود اطلاعات لازم را درباره کرانه‌های جنوبی دریای خزر گرد آورد. در این بار می‌نویسد: «... به محض ورود به اشرف^{۷۸} یادداشت‌هایم را شروع کردم و در تمام طول سفر تا ترک انزلی ادامه دادم. در سراسر این مدت نه تنها درباره آن چه نظرم را جلب می‌کرد نوشتم، بلکه هر مطلبی را هم که محلی‌ها گفته بودند یادداشت کردم. چرا که می‌دانستم آگاهی جغرافیایی ما درباره سواحل جنوبی دریای خزر بسیار اندک است و برای تدوین جغرافیای نوین نیاز مبرمی به اطلاعات کامل هست. ضمناً این نکته را باید یادآور شوم که ایرانیان با شک و تردید بسیار زیاد به اروپاییان نگاه می‌کنند و روی همین اصل است که به دست آوردن اطلاعات دقیق و صحیح جغرافیایی بسیار مشکل است. مثلاً برای اطلاع از موضوعی می‌بایستی از چاروادار گرفته تا خان سؤال می‌کردم و سؤال را طوری مطرح می‌کردم که متوجه شوند که این یک کار علمی است و با سیاست ارتباط ندارد... گاهی ایرانی‌ها به سؤال من چنین جواب می‌دادند (خوب می‌شود اگر بی‌گوش بمانیم). در چنین شرایطی ضرورت داشت همیشه منتظر فرصت مناسب بود و چشم به راه افراد مطلع. متأسفانه کسانی که برای پاسخ گفتن به پرسش‌ها آمادگی داشتند نه تنها نمی‌توانستند جوابی کامل بدهند، بلکه اصولاً درباره کشورشان اطلاعات علمی و جغرافیایی و تاریخی نداشتند. می‌خواستند جواب بدهند، اما نمی‌توانستند...»^{۷۹}

ملگونف درباره چگونگی آماده سازی و ارایه گزارش خود می‌نویسد: «آکادمیسین دورن که این یادداشت‌ها به پیشنهاد او تهیه شده است و وی به کارهایم علاقه زیادی نشان می‌داد، اطلاع داد دست نویس‌های فارسی در اختیار دارد که می‌توان به عنوان منبع کمک من باشد. او از من خواست یادداشت‌هایم را با کمک این دست‌نویس‌ها کامل کنم.

به محض این که از تفلیس به پترزبورگ رفتم، اولین کارم مطابقت یادداشت‌ها با منبعی بود که دورن گفته بود. این منبع دست‌نوشته یک ایرانی بود که خودش ولایات شمال ایران را دیده بود...^{۸۰} زمانی که یادداشت‌هایم را با این دست‌نوشته‌ها مطابقت می‌کردم، سفرنامه‌ها و یادداشت‌های اروپاییان را نیز مطالعه می‌کردم. اما آنچه توقع داشتم در آن‌ها کمتر یافتم. سیاحانی که به این ولایات سفر کرده‌اند، معمولاً مسیر حرکت مشترکی داشته‌اند و بیش‌تر احساسات و برداشت‌های شخصی خود را بیان کرده‌اند، روی همین اصل توضیح جغرافیایی آن‌ها بسیار اندک است.»^{۸۱}

ملگونف در نوشته‌اش سیاهه پرشماری از منابع مطالعاتی درباره کرانه‌های دریای خزر به زبان‌های فارسی، روسی، انگلیسی، آلمانی و فرانسوی ارایه می‌کند. که بر ارزش کارش می‌افزاید. این

منابع شامل کتب خطی و چاپی درباره موضوعاتی چون تاریخ، جغرافیا، زبان‌شناسی و سکه‌شناسی است.

وی در مقایسه بین نوشته خود و دیگران می‌نویسد: «البته اطلاعات تاریخی آن‌ها جالب است، اما برای زمان خودشان نه برای امروز که منبع کامل‌تر و دقیق‌تری در دست است... از مطالبی که درباره تاریخ طبرستان از قدیم تا دوره صفویه آورده‌ام، پی خواهید برد که فقط برای نوشتن جزییات این تاریخ چقدر وقت لازم است...»^{۸۲}

بآن‌که در مأموریت او باید گردآوری اطلاعات اقتصادی تجویز شده باشد، وی از این که کم‌تر بدان پرداخته چنین می‌نویسد: «... به آمار و ارقام اقتصادی زیاد توجه نکردم. در این باره کتاب‌های زیادی به زبان روسی وجود دارد، مثل کتاب بلارنبرگ. اگرچه ارقامی که بلارنبرگ داده قدیمی است، اما با ارقام اقتصادی کنونی ایران زیاد اختلاف ندارد... ضمناً باید توجه داشت که ایرانیان به هیچ عنوان توجهی به آمار و ارقام ولایات و ایالات ندارند تا چه رسد به آمار و ارقام دهات. فقط می‌دانند در دیه آن‌ها ۲۰، ۳۰، ۵۰، ۱۰۰ خانه است یا به سادگی می‌گویند خیلی، و مسایل دیگر برای آن‌ها اصولاً بی‌ارزش است...»^{۸۳}

در آن زمان ابریشم و گیلان دو نام به هم گره خورده بود، ملگونف راجع به اطلاعات ارایه شده در کتابش درباره ابریشم گیلان می‌نویسد: «درباره ابریشم کشی در ایالت گیلان آمار دقیق نداده‌ام، زیرا پیش از این ریتر،^{۸۴} خچکو،^{۸۵} بلارنبرگ^{۸۶} و دیگرانی که به این نواحی سفر کرده‌اند این گونه ارقام را ذکر کرده‌اند.»^{۸۷}

او خاضعانه می‌نویسد: «برای نقشه‌ای که تهیه کرده‌ام و نیز یادداشت‌هایم ارزش زیادی قایل نیستم... آرزو می‌کنم این کتاب برای کسانی که در آینده درباره این منطقه مطالعه می‌کنند و اثری می‌نویسند، راهگشا باشد. نماینده امپراتور در قفقاز مشوق من در نوشتن این کتاب بود.»^{۸۸}

ملگونف کتاب خود را به چهار بخش تقسیم کرده است:

بخش اول - در واقع گزارشی است از وضعیت جغرافیایی امروز و تاریخ دیروز که در آن مسافت‌های بین شهرها و راه‌های ارتباطی در کنار اطلاعات تاریخی قرار می‌گیرد. ارزشمندترین پاره این بخش درباره البرز و دماوند است. او درباره مانده‌های دیروز این دیار چنین می‌نگارد: «... نه همین خیابان‌ها و ویران است و بس بلکه بناهای بزرگ او از عمارات عالیه و کاروانسراهای رفیع و پل‌ها و رباط‌ها از بی‌میالاتی ایرانیان یکسره خراب و ویران و عبره الناظرین گردیده که هر سیاحی را لازم است که به چشم بصیرت به فکر و تأمل در آن‌ها نگرد و عبرت ببرد. عمارات عالیه‌ای که بی‌نظیر بوده‌اند، اکنون مسکن کاروانیان و شبانه جایگاه ربه بانان و چوپانان است. خانه و

ملگونف در چارچوبی
وسیع خواست‌های
دولت روسیه را مدنظر دارد
و به طور تلویحی
راه نجات از سختی‌های
چیره بر زندگی مردم ایران
را افتادن به دامن
روسیه می‌داند

سرای [را] که سزاوار نشیمن مردمان بزرگ و لایق پذیرایی پادشاهان بوده اینک طویله خران و گاوان ساخته و چارپاداران در آن اسب و استرمی بپندند. آلات و ادوات چوبی آنها از قبیل پنجره و در [را] که برای نگاهداری وزینت بوده کننده و سوزانیده اند. در کنار کندن و سوزانیدن چه بسیار بناهای عالی که به جز پاره سنگ و خشت آن ها، اثری بر جای نمانده.^{۸۸}

او درباره آب و هوای کرانه های جنوبی دریای خزر می نویسد: «سیاحانی که سواحل جنوبی دریای خزر را گردش نموده اند، از روی قیاس و تجربه گویند که هوای آن جا با هوای هند یکسان است. حاصلی که از هند برمی خیزد از آن جا نیز به عمل می آید، چون پنبه و نیشکر و برنج و جانوران چون ببر و پلنگ و گوسفندان. گویند در زمان پیشین قیل نیز در مازندران یافت شده. بلکه مردان آن جا را چنان چه عادت هندوان است عادت آن بوده که پاره ای چیزها را به چوب ها انداخته، از این سو به آن سو بردندی و این روش جز در مازندران و هند و در ممالک عثمانیه دیده نگردیده.» بنا بر ضرب المثل معروف که «دستت چون نمی رسد به بی بی دریاب کنیز مطبخی را»، اگر هند فراچنگ نیاید بد نیست که گیلان و مازندران که چون هندند در چنگ باشد. او در جایی می نویسد: «سواحل دریای خزر عمده مواضع تجارت روسیه است، چه از آن جا راه های نزدیک به خیره و هندوستان گشاده است.»^{۸۹}

بخش دوم - درباره استرآباد، شاهرود و بستام است. ملگونف حدود استرآباد را چنین می نگارد: «ولایت استرآباد مشتمل است بر جنوب شرقی دریای خزر و امتداد مسافت او غربا و شرقا از نزدیک کوه های البرز است و از محال اشرف تا بیابان ترکمانان. در همه ولایت یک شهر است و بس که به نام استرآباد است. این شهر در اندک بلندی در برابر صحرای ترکمانان است...»^{۹۰}

وی درباره آتش گرفتن تأسیسات روس ها در استرآباد می نویسد: «این خانه محتوی به دو مرتبه بود. در مرتبه بالا عمال می نشستند و در مرتبه پایین اجناس بود. حصار چوبی با حمام داشت. در روی آن خانه بیرق تجارت روسیه بود که از برای اعلان به آشوراده به کار می آمد... تراکمه را از این معنی پسند نیامدی، چه می ترسیدندی که هنگام تاخت و تاز ایشان اخبار شود و از روسیه امداد برسد.

... مقصود کمپانی^{۹۱} این بود که خانه های تجارتی خود را نزدیکی استرآباد به جانب تراکمه از سنگ بسازند. حکام استرآباد ممانعت می کردند. هم در این اثنا تغییر حاکم شد و گمرک را به کسی دیگر دادند و مالیات هزار و پانصد تومان آن را به سه هزار تومان قبول نمود. در آن زمان آتشی افتاده و آن چه در آن خانه بود بسوخت و قریب پنج هزار تومان پنبه و پنج هزار تومان میوه های خشک بسوخت و آن

چه از سوختن بازماند، همان صندوق های دربسته بود و کالسکه ای که امپراتور فرانسه به پادشاه ایران به هدیه فرستاده بود...»^{۹۲}

بخش سوم - درباره مازندران است. او حدود مازندران را این گونه می نویسد: «... در شرقی آن بلوک رود سراسر است و در غربی آن رودخانه سرخانی که مشهور است به سفید تمیشه و در جنوبی آن کوه های البرز و کوه دماوند در وسط آن افتاده است. طول آن از کناره دریا ۵۱ فرسخ و عرض آن منتهی به فیروزکوه. و از کناره دریا تا فیروزکوه ۲۳ فرسخ است.»^{۹۳} او مازندران را به ولایات اشرف، ساری، بارفروش، آمل و بلوک نور، کجور، کلارستاق و تنکابن تقسیم می کند.

ملگونف به هنگام بحث درباره ولایت ساری می نویسد: «در این مقبره فعلاً تابوت های ساخته شده ای را می گذارند که از آن ها برای دفن دراویش و گدایانی که برای قبر درویش کیفعلی شاه می آیند و در این جافوت می شوند، استفاده می شود. کیفعلی شاه دفن شده نزدیک امامزاده و قبر او را از سنگی بزرگ می پوشاند که روی آن با خط فارسی نوشته شده است. گویند سنگی داشته که هر فلزی را با کمک آن زر کردی. در وقت مردن به رود تیجن انداخت و راز آن را به هیچ کس نگفت. هم چنین گویند به دستیاری علوم خبایا و خفایای آن جاها را پیدا کرده و در گوشه بالای سنگ قبر خود نوشت. اما امروز این گوشه وجود ندارد و معلوم نیست که در کجاست. من بنده به دستیاری درویشی شاه نام از زن متولی آن جا خواستم، صورت آن را داد که اکنون هم در نزد مستر دورن ضبط است.»^{۹۴} در واقع آن چه را که در جستجوی آن بوده اند، یافته اند.

وی درباره مرز میان گیلان و مازندران می نویسد: «سرحد مازندران با گیلان رود سرخانی یا سفید تمیشه است که در تاریخ طبرستان نیز نام برده شده است.»^{۹۵}

بخش چهارم درباره گیلان و بخش پنجم درباره ترکمن ها و سرزمین آن ها است. وی درباره گیلان می نویسد:

«طول گیلان از شرقی تا غربی از ۳۰ تا ۴۰ فرسخ است. زمینی که در این ولایت مسطح و آب آکنده است همان جایگاه است که به گیلان نامبردار است. همه این ولایت جنگلستان و توت زار است و در پشت این جنگل ها شهرها و دیه هاست که به هر دیه و شهری چندان که بر نیایند نبینند.»^{۹۶}

او گیلان را به ولایات لاهیجان، رشت، رودبار و حاکم نشین های شاندرمن، تالش دولاب و گیل دولاب، اسالم و کرگانرود و بلوک لنگرود، رانکوه، شفت، رحمت آباد، محال رودسر، تولم و کهدم و شهرهای انزلی و آستارا و آبادی های گیل گسکر و فومن تقسیم می کند. نادرستی نوشته او در بخش گیلان زیاد است که شاید بیشتر

ناشی از دریافته‌های نادرست او از شیوه تلفظ کلمات از سوی مردم گیلان باشد. وی شهری را که غریب‌شاه لشت نشایی در آن کشته شد، قزوین می‌نامد. در حالی که به گواهی تاریخ غریب‌شاه را پس از دربند انداختن به قزوین بردند و شاه صفی صفوی او را به اصفهان برد و در آن شهر برقیق کرد.

درباره سفر اول ملگونف به کرانه‌های جنوبی دریای خزر آگاهی مستقلی نداریم. وی دیده‌های خود را در این دو سفر تفکیک نمی‌کند، ولی از گزارش وی در پیش‌گفتار سفرنامه‌اش در می‌یابیم که سرزمین‌های شرقی سپیدرود در گیلان را ندیده است و آن چه را که می‌نگارد شنیده‌های او و خواننده‌هایش در منابع است. او نیز چون برخی کسان بقعه شیخان ور را آرامگاه آقا سیدعلی رضا می‌نامد و بر بودن گور شیخ زاهد گیلانی در آن اشاره نمی‌کند و گور شیخ زاهد را در سیاه رود می‌داند.^{۹۸}

نگارنده آگاهی کاملی درباره مازندران ندارد، اما گیلان را تا حدی می‌شناسم و با خواندن بخش گیلان در سفرنامه او، به نراستی‌های نوشته‌اش پی می‌برم. وی در نوشتن نام‌ها مشکل دارد و شگفت آن که مترجم و مصحح تلاشی برای تصحیح برخی اطلاعات نادرست ملگونف نمی‌کنند. بهتر بود تحقیق گسترده‌تری برای تصحیح و تکمیل اطلاعات صورت می‌گرفت، زیرا شاه‌همراد محله را شاه‌راد محله یا جور محله را جوز محله نامیدن و عدم تصحیح آن نشانه ضعف کار است و ده‌ها مورد این چنین.

وی بدون تکیه بر اطلاعات زبانشناسی، وجه تسمیه رشت را جمع حروف ایجد و به دست آوردن عدد ۹۰۰ به عنوان سال تأسیس این شهر می‌داند که وجه مردودی است. او درباره رشت می‌نویسد: «اکنون رشت از هر سو محدود به جنگلستان و توت‌زارهاست. به جهت پستی زمین شهر و بسته بودن هر سوی آن لجنزار و بدهوا و تبزا و لرزخیز است. به جدی که مثل است گویند اگر مرگ می‌خواهی برو گیلان.»^{۹۹} شاید مثل این بوده که اگر مرد می‌خواهی برو گیلان و یا اگر برواژه مرگ تکیه کنیم، معنای این مثل این بوده که اگر از جان خود سیر شده‌ای و آماده کشته شدن، برو گیلان. حتی قزوین را باب الجته یا مینو در نامیدند، زیرا هر کس از قزوین رو به سوی دیلم و گیلان می‌نهاد جاننش به خطر می‌افتاد.

کار ارزشمند او در بخش گیلان، شرح ماجرای حمله ارتش روسیه به فرماندهی سوئی مونف در سال ۱۷۲۲ میلادی به گیلان است. جزئیات ذکر شده توسط او در هیچ نوشته دیگری به چشم نمی‌خورد.

او درباره فومن می‌نویسد: «پایتخت قدیم بیه پس است. اکنون دیهی است با ۱۴۰ خانه چوبی خراب در میان باغ‌های توت. خانه‌ای

که توان خانه گفت خانه حاکم است...»^{۱۰۰} در گزارش از فومن به میزان ابریشم تولیدی آن جا اشاره کرده که برای تحقیقات اقتصادی در آن زمان بسیار قابل توجه است.

ملگونف درباره ماسوله می‌نویسد: «... موقعیت این شهر شبیه دربند است در قفقاز. این شهر چون قلعه طبیعی است و خانه‌ها از آجر و گل ساخته شده است. در روزگار کریم خان، هدایت‌الله خان در آن جا قلعه ساخته و یک سال و نیم مقاومت کرد. پس از آن کریم خان آن قلعه را گرفته سوخت و هدایت‌الله خان به شفت رفت.»^{۱۰۱}

ملگونف راجع به باور مردم منجیل درباره درخت زیتون می‌نویسد: «می‌گویند در منجیل طرف قبله را با نگاه کردن به درختان زیتون می‌فهمند. چون سر درختان به طرف جنوب خم شده‌اند.»^{۱۰۲}

تالش‌ها سخت مورد توجه دولت روسیه بودند و روس‌ها پژوهش‌های زیادی درباره تالش انجام داده‌اند. ملگونف نیز از این قاعده جدا نیست و در سفرنامه‌اش بسیار به آن پرداخته است. اما دوشهر که دهانه ورود روس‌ها به گیلانند: آستارا و انزلی. او درباره آستارا می‌نویسد:

«آستارا که سرحد روس است رو بروی آستارای روس در کنار دریاست که بین دو آستارا رود آستارا است. ۳۰ انبار نفت دارد و انبار برای چیزهای دیگر. یک دکان و یک حمام دارد. خانه‌ها همگی چوبی و گالی پوش، سوای خانه حاکم که آجری و سفالپوش است. در تمام ملک آستارا ۲۵۰ باب مسجد است. رعایا زارع و کرجی باندند.»^{۱۰۳}

درباره انزلی نیز می‌نویسد: «او را شهر می‌نامند ولی دو ده است یکی در جنوب غربی بغاز در ساحل راست، و دیگری در طرف چپ. از دریا به مرداب به درون آن آیند از دهنه باریک... دو طرف بغاز دو برج است به مسافت ۲۰۰ ساجن از دریا که دخول به مرداب و انزلی را کنترل می‌کند. برج سمت راست بر روی خاکریزی دستی ساخته شده و دارای باستیان با دیوارهایی محکم می‌باشد و برج دوم مرتبه آجرین و مدخل ورودی آن جنوبی است. در مرتبه بالا دو توپ است که گویند چهل اسب هر یک از آن‌ها را از رشت می‌کشید. جهت توپ‌ها به طرف لنگرود است و گمان من آن است که این توپ‌ها زینت است. چه تاکنون خالی نشده و لوله‌آن‌ها انبار آذوقه سربازان است. در آن‌ها می‌توان جوراب، کفش، نان و همه چیز پیدا کرد... مستحفظ ۱۰ نفر سرباز بی تفنگ که از رعیت باز شناخته نشوند و مانع از دخول کسی نشوند... در طرف دیگر انزلی دو برج دیگر است که بر روی خاکریز دستی ساخته شده‌اند. در یکی یک توپ و در دیگری دو یاسه. در انزلی همگی ۱۶ عراده توپ بزرگ و کوچک است و طبق قانون باید ۱۵۵ نفر سرباز خدمه داشته باشد، ولی فقط ۱۰ نفر قورخانه چی دارد. انبار قورخانه در پشت برج

کار ارزشمند ملگونف
در بخش گیلان،
شرح ماجرای حمله
ارتش روسیه
به فرماندهی سوئی مونف
در سال ۱۷۲۲ میلادی
به گیلان است.
جزئیات ذکر شده توسط او
در هیچ نوشته دیگری
به چشم نمی‌خورد

۲۸ - شاه ایران از ۱۷۲۲ تا ۱۷۳۶ میلادی. او هم زمان با فرمانروایی محمود و اشرف افغان، خود را شاه ایران می‌دانست. وی در سال ۱۷۳۰ به کمک نادرشاه بر تخت سلطنت نشست، ولی پس از چندی توسط نادر از شاهی برکنار شد.

29- Levachev

30- Matiouchkine

۳۱ - کاترین یکم تزاریس روسیه (۱۷۲۵ تا ۱۷۲۷ میلادی).

۳۲ - لارنس لاکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۳۹۸.

33-Woodroof

۳۴ - جونس هانوی، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، ص ۱۲.

۳۵ - ک.ز. اشرفیان، دیگران، دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید امین، ص ۲۸۴.

36-Tokmatchov

37-Panin

38-Valerian Zubov

۳۹ - Lankaran شهری بندری در جنوب خاوری دریای خزر در جمهوری آذربایجان و در ۳۵ کیلومتری مرز ایران. نام این شهر برای اولین بار در سده هفدهم میلادی در متون دیده می‌شود. این بندر در سده هیجدهم مرکز خان نشین تالش بود و به ایران تعلق داشت. این شهر که به موجب معاهده میان تهماسب دوم و پتر در سال ۱۷۲۳ از ایران جدا گشته بود، در زمان نادرشاه به ایران مسترد شد؛ ولی در پایان نخستین دوره جنگ‌های ایران و روسیه به موجب عهدنامه گلستان از ایران جدا شد.

۴۰ - تزاریس روسیه از سال ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶ میلادی معروف به کاترین کبیر.

۴۱ - تزار روسیه از سال ۱۷۹۶ تا ۱۸۰۱ میلادی.

۴۲ - تزار روسیه از سال ۱۸۰۱ تا ۱۸۲۵ میلادی.

43- Tsitsianov

44- Sheft

45- Piledar-e boon

46- Zavelichin

47- Kolodkin

۴۸ - تزار روسیه از سال ۱۸۲۵ تا ۱۸۵۵ میلادی.

49- Ichwaldt

50- karelin

51- P.Emberk

52- N.A. Ivachintsev

53- Charles Francis Mackenzie

54- B.B.A. Dorn

دوم در شمال انزلی قرار دارد. می‌گویند بلندی این برج ۴۰ آرشین خانی است و از پیره بازار علامت آتش این برج دیده می‌شود.^{۱۵}

او درباره درآمد ایالت گیلان از ابریشم می‌نویسد:

«ابریشم هر ساله گیلان ۹۰۰۰۰ من است که خریداری می‌شود از

طرف خارجیان که در رشت نماینده دارند. قیمت وسط آن هر باتمان

از ۱۴ تا ۱۵ تومان باشد. درآمد این ولایت یک میلیون و ۳۴۴ تومان

است، یعنی ۴ میلیون روبل نقره روسی.»^{۱۶}

پی‌نوشت‌ها:

۱ - شاه صفوی از ۱۵۲۴ تا ۱۵۷۶ میلادی.

۲ - تزار روسیه از ۱۵۳۳ تا ۱۵۸۴ میلادی.

۴ - شاه صفوی از ۱۵۷۶ تا ۱۵۷۸ میلادی.

۵ - شاه صفوی از ۱۵۷۸ تا ۱۵۸۹ میلادی.

۶ - شاه صفوی از ۱۵۸۹ تا ۱۶۲۹ میلادی.

۷ - تزار روسیه از ۱۶۱۳ تا ۱۶۴۵ میلادی.

۸ - تزار روسیه از ۱۶۴۵ تا ۱۶۷۶ میلادی.

۹ - شاه صفوی از ۱۶۴۲ تا ۱۶۶۷ میلادی.

۱۰ - شاه صفوی از ۱۶۶۷ تا ۱۶۹۴ میلادی.

۱۱ - عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تاریخ روابط خارجی ایران، ص ۱۱۴

12-Stenka Razin

۱۳ - شاه صفوی از سال ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲ میلادی.

۱۴ - تزار روسیه از ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ میلادی معروف به پتر کبیر.

۱۵ - شاه ایران از ۱۶۹۴ تا ۱۷۲۲ میلادی.

16- Israel Orii

17- Artemeii Volinski

18- Alexis Baskakov

19- Semeon Avramov

20- Verden

21- Soemonov

22- Khvalinsk

23- Bronovski, Travel In The Caspian Sea, Moscow: Mir, 1975, p.21.

24- Feodor Ivanovich Soemonov

25- Matvei Gregoriev Yevreinov

26- Andrei Simeonov

27- Shipov

- ۷۵- همان، ص سی.
- ۷۶- همان، ص سی ویک.
- ۷۷- همان، صص سی ویک و دو.
- ۷۸- بهشهر امروز.
- ۷۹- ملگونف، ص سی و دو.
- ۸۰- مصحح سفرنامه درپانویس خود نوشته که دست نویسی که ملگونف از آن استفاده کرده احتمالاً سفرنامه میرزا محمدرشتی است که مدت ها با دورن همکاری داشته است. به نوشته آقای گلزاری دست نوشته میرزا محمدرشتی به شماره C 1885 در آکادمی علوم شوروی نگهداری می شد.
- ۸۱- ملگونف، صص سی و چهار و سی و پنج.
- ۸۲- همان، ص سی و پنج.
- ۸۳- همان، صص چهل و سه و چهل و چهار.
- 84- K. Ritter
- 85- A. Chodzko
- 86- Blarenberg
- ۸۷- ملگونف، ص چهل و چهار.
- ۸۸- همان، ص چهل و پنج.
- ۸۹- همان، ص ۲۲.
- ۹۰- همان، ص ۲۴.
- ۹۱- همان، ص ۲۶.
- ۹۲- همان، ص ۵۷.
- ۹۳- مقصود کمپانی تجارتي مسکوبا آسیا است که توسط تاجری به نام یلی زاف اداره می شد.
- ۹۴- ملگونف، ص ۷۱.
- ۹۵- همان، ص ۸۳.
- ۹۶- همان، ص ۹۷.
- ۹۷- همان، ص ۱۴۴.
- ۹۸- همان، ص ۱۵۵.
- ۹۹- همان، ص ۱۶۲.
- ۱۰۰- همان، ص ۱۷۰.
- ۱۰۱- همان، ص ۱۸۷.
- ۱۰۲- همان، ص ۱۹۲.
- ۱۰۳- همان، ص ۲۰۱.
- ۱۰۴- همان، ص ۲۱۲.
- ۱۰۵- همان، صص ۲۱۳ و ۲۱۴.
- ۱۰۶- همان، ص ۲۱۸.
- 55- Grigoriy Valerianovich Melgunov
- 56- Cruzen Stern
- ۵۷- Baratinski پس از جدایی قفقاز از ایران و منضم شدن آن به روسیه براساس دو معاهده گلستان و ترکمنچای، برای «اعتماد بخشی به آن و گرداندن آموزش از سوی امپراتوری روسیه، مقام فرمانروایی بر قفقاز به ولیعهد آن کشور واگذار شد. ولیعهد روسیه نیز از سوی خود شخصی را با عنوان «جانشین» برای گرداندن امور قفقاز برمی گزید و به تفلیس مرکز منطقه قفقاز می فرستاد. در آن زمان کنت بارتینسکی مقام جانشین قفقاز به راداشت.
- ۵۸- سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر، تصحیح و تکمیل و ترجمه مسعود گلزاری، ص بیست و یک.
- ۵۹- آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تهران: ابن سینا، ۱۳۴۸، ص ۲۸۲.
- ۶۰- همان، ص ۲۸۳.
- 61- Zenker, Mitteilungen Uber die Lander am Sudlichen Ufer des Kaspischen Meeres, Nach G. Melgunof, in: der Zeitschrift Deutschen morgenlandischen Gesellschat, (ZDMG), XXI, Leipzig, 1867, S. 232-270.
- ۶۲- سفرنامه ملگونف، ص ۱.
- ۶۳- همان، ص ۲.
- ۶۴- همان، صص چهارده و پانزده.
- 65- Melgounef: "Essai Sur les dialectes de Mazanderan et de Ghillan d, apres lapronciation locale", ZDMG, Leipzig 1868, S. 195-224.
- ۶۶- Baku شهری بندری که امروزه پایتخت کشور جمهوری آذربایجان است. این شهر ایرانی پس از بارها دست به دست گشتن میان ایران و روسیه در سده های هفدهم و هیجدهم میلادی بنا بر عهدنامه گلستان به روسیه واگذار شد.
- ۶۷- ملگونف، ص بیست و دو.
- ۶۸- همان، ص بیست و سه.
- ۶۹- همان، ص بیست و سه.
- ۷۰- همان، ص چهل و شش.
- ۷۱- همان، ص بیست و پنج.
- ۷۲- همان، ص بیست و هفت.
- ۷۳- همان، ص بیست و هشت.
- ۷۴- همان، ص بیست و نه.